



به این نتیجه قطعی رسیدم که من در فضای ایران، آکادمیک نمی‌خواهم کار کنم. چون ارائه کار نوبسیار سخت و شاید ناممکن است. خیلی از کارها ارزش علمی چندانی ندارد و در مجله آنچنان قوی هم چاپ نمی‌شود. باید یک پایان‌نامه شود یک گوشه خاک بخورد و به درد کسی نمی‌خورد. در خودت هم رضایت شخصی ایجاد نمی‌کند. نه مادی، نه معنوی. هیچی ندارد. چرا من باید این کار را بکنم؟ آدمم درس‌های ارشدم را شروع کردم با این نیت که اگر در ایران می‌مانم بروم یک کار صنعتی انجام دهم. آن زمان هم که صحبت سیناژن و آریوژن بیشتر بود که دارند روی دارو کار می‌کنند. گفتم حالا این راه امتحان کنیم شاید یک آتش دهن سوزی بود. اگر دیدم که نمی‌توانم این کار را بکنم اپلای می‌کنم می‌روم. کاملاً به این دو گزینه رسیده بودم.

### چند جوان که می‌خواستند واکسن نوترکیب بسازند

آن زمان یکی از اساتید، دکتر سید جعفری از یه‌ها شنیده بود که من دارم می‌روم دنبال کار صنعتی. یکی از بچه‌های سال بالایی را به من معرفی کرد که می‌خواهد کار صنعتی انجام دهد و رفته بود ده‌اش را هم گرفته؛ آقای سامان حسینی نسب. یک جلسه گذاشتیم و صحبت کردیم و یک گروه ۳-۴ نفره شدیم. مادر دکتر حسینی نسب که متخصص زنان هستند در میان افراد دیگر، گفته بودند که می‌توانید روی واکسن HPV (پیشگیری از سرطان دهانه رحم) کار کنید. این واکسن به طور محدود وارد می‌شد و مردم که به داروخانه‌ها مراجعه

می‌کردند موجود نبود. زمانی بود که دولت عوض شده بود و خانم سلطانخواه از معاونت علمی هنوز نرفته بودند و دکتر ستاری قرار بود بیایند. دکتر سامان، از طریق بنیاد ملی نخبگان با دکتر جمال الدینی که معاون دکتر ستاری بودند، آشنا شده بود. از طریق ایشان طرح مان را رساندیم به دکتر ستاری و ایشان گفتند ما می‌توانیم از این طرح در معاونت علمی حمایت کنیم. جزء آخرین امضاهایی که دکتر سلطانخواه کردند، امضای این طرح ما بود. در واقع مشکل این واکسن این بود که قیمت بالایی داشت. فقط یک قشر محدودی می‌توانستند استفاده کنند. مادر دکتر حسینی نسب بهش گفته بود این واکسن کم‌و‌گران است. من تجویز می‌کنم، آن قدر گران است، نمی‌زنند. می‌گویند حالا کی می‌خواهد سرطان بگیرد؟ این شده که اساس پروژه مان را گذاشتیم روی این موضوع، شرکت «نویان پژوهان» را روی همین ایده، در آبان ماه ثبت کردیم و برایش یک تأییدیه گرفتیم. از طریق معاونت علمی یک دفتر اداری در پارک علم و فناوری دانشگاه تهران گرفتیم که بتوانیم آنجا کار مطالعاتی مان را انجام دهیم. ۴ نفر بودیم.

من، آقای سامان حسینی نسب، خانم فاطمه قیداری و خانم سعیده محمدنجار. اینجا معاونت علمی تأیید اولیه را به ما داد و طرحمان شد طرح کلان ملی تا بتوانند یک بودجه‌ای به آن اختصاص دهند. ۵۰۰ میلیون اعتبار گرفت طرح مان و حدود ۶۰-۷۰ میلیونش را دادند و قرار شد مابقی آن را وقتی بدهند که پروژه به پیشرفت برسد. دکتر سلیمانی هم که هیأت علمی تربیت مدرس بودند، ضامن این داستان شدند تا انجام شد. در واقع چند تا بچه ۲۳-۲۴ ساله بودیم و کسی به این سادگی اعتماد نمی‌کرد که پول بدهد دست مان. دیگر به وساطت دکتر سلیمانی که گفتند من روی کارشان نظارت می‌کنم، دکتر ستاری مبلغ اولیه را به ما دادند تا وقتی بهشان ثابت شود دارد یک اتفاق مثبتی می‌افتد. موضوع دیگری که وجود داشت این بود که مدعی تولید این واکسن زیاد بود و سال‌ها بود مجموعه‌های دولتی و دانشگاهی جهت تولید این واکسن بودجه‌های

”

در واقع مشکل این واکسن این بود که قیمت بالایی داشت. فقط یک قشر محدودی می‌توانستند استفاده کنند. مادر دکتر حسینی نسب بهش گفته بود این واکسن کم و گران است. من تجویز می‌کنم، آن قدر گران است، نمی‌زنند. می‌گویند حالا کی می‌خواهد سرطان بگیرد؟